

مردی که نباید شناخت!

فاضل غیبی

به مناسبت گذشت ۳۸ سال از انقلاب اسلامی کمابیش همان "بررسی" های همیشگی از چپ و راست تکرار شد. در این میان آنچه دیگر به خط مسلط بر "بررسی انقلاب" بدل شده همانست که پیشتر به صورت "خلایق هرچه لایق" زمزمه می‌شد. اینک اما تئوریسین های ما لازم می‌بینند آن را به کمک "بررسی های تاریخی - طبقاتی" به اثبات رسانند. کانون این بررسی ها این کشف بزرگ اخیر است که: "ایرانیان دینخوا هستند!" گویی پیش از آن کسی تصور می‌کرد در جامعه قرون وسطایی ایران اکثریت با "فلسفه علمی" می‌اندیشند!

به هر حال، برای تحلیل گران امروزی، دینخویی و به عبارت روشن تر "مذهب زدگی" ویژگی ذاتی جامعه ایران است و آنان صفحات بسیاری را با شواهد تاریخی و اجتماعی سیاه می‌کنند تا برای خواننده کاملاً روشن شود که مذهب زدگی ایرانیان پدیده ای گذرا و یا قابل تغییر نیست!

فراتر از آن، به منظور آنکه مبادا کسی فکر کند اسلام باعث مذهب زدگی ایرانیان شده است، مذهب زدگی را به همه دوران پیش از اسلام گسترش می‌دهند و برای محکم کاری تئوری می‌بافند که:

« نظام های سیاسی هر جامعه ای مقبولیت خود را از نظام فرهنگی حاکم بر آن جامعه کسب می‌کنند. » (۱)

و چون "نظام فرهنگی حاکم بر ایران" همیشه مذهبی بوده است، پس نظام سیاسی نیز همیشه الهی بوده و خواهد بود. آنان می‌خواهند مذهب زدگی ذاتی ایرانی را اثبات کنند تا نظام ولایت فقیه را ابدی جلوه دهند و در این خوش خدمتی تا بدانجا می‌روند که مدعی می‌شوند دوران پهلوی بدین دلیل که حکومت در آن مذهبی نبود، در واقع دورانی نامربوط و تحمیل شده به جامعه ایرانی بود!:

«اگر در جامعه ای نظیر ایران که در حصار ارزش های فرهنگ اسلامی قرار دارد بتوان نزدیک به پنجاه سال (سلطنت پهلوی ها)

شکلی از حکومت غیر دینی برپا نمود در واقع، حادثه ای نامربوط به نظام فرهنگی موجود رخ داده است.» (۲)

واقعاً زهی شرم! آقایان چنان از حکومت اسلامی خوشنودند که سیر طبیعی تاریخ ایران را گذار از دوران قاجار به حکومت ولایت فقیه می‌دانند! آنان به خوبی می‌دانند که در دوران قاجار ملایان با در دست داشتن "محاکم شرع" بر جان و مال مردم حاکم بودند و پایگاه قدرت واقعی را تشکیل می‌دادند. این رضا شاه بود که بساط آنان را برچید و حکومت سیاسی را بر ایران حاکم ساخت. بدین سبب هم توانست در کمترین مدت چهره ایران را دگرگون کند.

حکومت اسلامی در ۳۸ سال گذشته کوشیده است به کمک سیلی از کتابها، فیلم ها و سریال های تاریخی چهره ای مخدوش از سده گذشته ایران در ذهن نسل امروز بکارد. توگویی پس از هزاران سال تاریخ ستم شاهی، در دوران معاصر یک مشت عوامل گوش بفرمان اجنبی، کشور را اشغال کرده و مشغول غارت آن بودند. آنان می‌کوشند فقط نام مشتت عمامه بسر در ذهن نسل جوان نقش بندد و نام ایرانیانی که در سده گذشته در مبارزه با پاسداران جهل و خرافات امر نوسازی ایران را به پیش بردند فراموش گردد.

متأسفانه در زیر آتشبار تبلیغی اسلام پناهان نه تنها نام "مردان عمل" در تاریخ معاصر ایران فراموش می‌شود، بلکه چهره "مردان نظر" نیز همواره کم رنگ تر می‌شود: دیگر کمتر کسی می‌داند دهخدا که بود و نفیسی و پیرنیا چه کردند و چه می‌گفتند.

با فراموشی آثار روشنگران ایرانی می‌کوشند این تصور تاریخی را رواج دهند که مردم ایران از صبح ازل تا به امروز مذهب زده و مسحور ملایان بوده اند. درحالیکه این ۳۸ سال نشان داد که مذهب زدگی و خرافات پرستی نه تنها خود به خود پانمی گیرد که به پاسداران و متولیان نیاز دارد که با کارزار تبلیغی، تطمیع مالی، فشار روانی و در نهایت سرکوب وحشیانه هرگونه مخالفت و دگراندیشی به آن "مقبولیت اجتماعی" دهند.

اگر امروزه ده ها میلیون ایرانی هر ساله به زیارت قبور می‌روند و انبوهی از تحصیل کردگان ما در جمکران با امام غایب راز و نیاز می‌کنند، از یکسو نتیجه تبلیغات ملایان و از سوی دیگر ثمره رشد "بی‌خردی جمعی" در سایه "احترام به عقاید عامه" است که چپ ها در نیم قرن گذشته رواج دادند.

همان چپ‌هایی که دیروز آخوند را از کنج حوزه‌ها بر دوش اقشار عقب‌مانده ایرانی سوار کردند، امروزه نیز در سایه آزادی کشورهای پیشرفته، انقلاب اسلامی را توجیه می‌کنند و با نادیده گرفتن و وارونه نشان دادن کوشش‌های روشنگرانه در سده پیشین به خود اجازه می‌دهند به ملت ایران توهین کنند و ذاتاً مذهب زده‌اش بخوانند!

نگاهی به تاریخ معاصر ایران بخوبی نشان می‌دهد، میزان "مذهب زدگی و خرافات پرستی" جامعه ایران (مانند هر جای دیگر دنیا) دقیقاً متناسب با نفوذ و قدرت "روحانیون" بوده و هست. در طرف مقابل، مخالفان این نفوذ و قدرت از آخوندزاده تا کسروی و از سیدباب تا میرزا آقاخان کرمانی، خود و پیروانشان همواره با شدیدترین فشار و تکفیر و کشتار روبرو بودند.

در این میان جماعتی چند صد هزار نفری در ایران بودند که همواره دشمنی آخوندها را برمی‌انگیختند، درحالی‌که اصلاً اهل "مبارزه" نبودند، تا چه رسد که بخواهند با آخوند جماعت دربیافتند! و این چیستانی است که چرا حکومتگران اسلامی این "فرقه" را با وجود "سربراهی" و "بی‌آزاری" چنان تار و مارشان کردند که در ایران امروز بسختی بتوان سراغی از آنان گرفت! هرچند آنان پیرو مردی هستند که همه رهبران مذهبی درباره‌اش هشدار داده‌اند و اصلاً در جامعه ایرانی شناخته نشد تا به کوششی برای بفراموشی سپردن او نیاز باشد. خوشبختانه پس از بیش از یک قرن که از زندگی او می‌گذرد، زبان و انشایش را نیز دیگر به راحتی نمی‌توان خواند و فهمید. از دید امروز باید گفت، چه خوب! زیرا آنچه نوشته بکلی دور از ذهن و مخالف ارزش‌های جامعه ماست. مثلاً برای "امت مسلمان" نه تنها احترامی قائل نیست که می‌نویسد:

"در قول فخر عالمند و در عمل ننگ امم." (۳)

"مانند سراب اوهام در موج‌اند و گمان اوج دارند" (۴) ..

او "توده شیعیان" را "بنده اوهام" می‌نامد، اما علت خفت و ننگ‌شان را نه مذهب زدگی ذاتی، بلکه دنباله‌روی از "عمامه بصران" می‌داند:

"عمامه و رداء سبب هلاکت قوم شد. عباد بیچاره از آن انفس غافل پذیرفتند آنچه را که سبب گمراهی شد." (۵)

به نظر او دنباله‌روی از عمامه بصران است که سبب گمراهی توده شده است، زیرا که ملایان وارونه‌کارند:

"علما و فقهای عصر، بر مسند علم و فضل نشسته‌اند و جهل را علم نام گذاشته‌اند و ظلم را عدل نامیده‌اند." (۶)

چه ادعایی! چگونه ممکن است که "علما و فقهای عصر" در روز روشن جای "جهل" را با "علم" و جای "ظلم" را با "عدل" عوض کنند و نه تنها مردم عادی که تحصیل کرده‌های ما نیز آن را بپذیرند؟

مرد ناشناس در لابلای نوشته‌هایش ادعاهایی دور از ذهن نیز در تأیید وارونه‌کاری آخوندها آورده است. سه نمونه آن چنین اند:

۱) اینکه استعمار و دخالت اجنبی باعث عقب‌ماندگی ایران شده توهمی بیش نیست! بلکه مذهب زدگی و خرافات پرستی ما ایرانیان باعث شد نتوانیم بر عقب‌ماندگی خود غلبه کنیم و تقصیر آنهم به گردن ملایان بود که در سده‌های گذشته همه مظاهر تمدن جدید را تکفیر و تحریم کردند.

۲) اینکه دوران باستان ایران "دوران ستم شاهی" بود، توهمی است که آخوندها بدان برای توجیه تسلط اسلام بر ایران دامن زدند. وگرنه ایران از گذشته‌ای درخشان و "آیینی نازنین" برخوردار بود!

۳) برقراری عدل در جهان از راه مبارزه با ارباب زر و زور (به زبان امروزی: امپریالیسم) توهمی بیش نیست! آینده‌ای امن، مرفه و پرسعادت برای ایران تنها از طریق دوستی با دیگر کشورهای جهان، بویژه غربی ممکن است.

حال اگر بپرسیم، چرا آخوند به "توهم" دامن می‌زند، مرد ناشناس جواب می‌دهد: برای حفظ قدرت و عشق به ریاست:

"گِل پاره‌های عالم محض حب ریاست عمل نموده‌اند آنچه را که سبب و علت گمراهی عباد گشته."

او "رهبران مبارزات حق طلبانه مردم ایران" را "گِل پاره" می‌نامد! و بی‌احترامی به "آقایان" را بدانجا می‌رساند که می‌نویسد:

"اگر فضل انسان به عمامه می‌بود، باید آن شتری که معادل (هزار) عمامه بر او حمل می‌شود از علم ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده می‌نمایی که حیوانست و گیاه می‌طلبد." (۷)

فراتر از آن "اعتقادات قلبی" میلیون‌ها مردم شیعه را که امروزه حتی مورد احترام کمونیست‌های سابق است، یکسره خرافات و "موهومات" می‌نامد:

"هزار سال... جمیع فرق اثنی عشریه نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده، (با) عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه

محل معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار او می‌نمود فتوای قتل می‌دادند." (۸)

جالب است که او اعتقاد به "امام زمان" را مربوط به گذشته می داند! زیرا "علم غیب" نمی دانست و تصور نمی کرد که "حضرت مهدی" یک قرن بعد به اجازه حکومت اسلامی از سامره به جمکران منتقل خواهد شد!
او در نهایت "روحانیت" را به فریبکاری متهم می کند و مذهب اکثر ایرانیان را در پیروی از آنان "بی حاصل" و "ظلمانی" می نامد:
"سالها به اسم جابلقا و جابلسا و ناحیه مقدسه، ناس را فریب دادند و گمراه نمودند. حال تفکر ننموده و نمی نمایند که حاصل فرقه شیعه چه بوده و هست." (۹)

و مردم را به ترک آن دعوت می کند:

"بگو ای مردم،... از ظلمت حزب شیعه خود را خارج نمایید" (۱۰)

حال پرسیدنی است، آیا ضروری نیست از شناخت چنین فردی صرفنظر کنیم و از آشنایی با آثار و افکارش بپرهیزیم؟ هرچند با همین مشت نمونه خروار، دستکم چیستان یاد شده گشوده می شود و می توان دانست که دشمنی آخوندها با "فرقه ضاله" از کجا ناشی شده است.

نوشتجات ملایان در دوران پهلوی نشان می دهد که آنان به چه حد از اینکه در دوران قاجار نتوانسته بودند "فرقه ضاله" را ریشه کن کنند خون دل می خوردند، تا آنکه کمکی غیرمترقبه رسید و فیلسوف بزرگ، احسان طبری، در دهه ۴۰ کشف کرد که این جماعت نه تنها از نظر فکری و اعتقادی منحرف هستند، بلکه با "محافل امپریالیستی" نیز در رابطه اند! (۱۱)
از آن پس مبارزه با آنان در چهارچوب مبارزه انقلابی قرار گرفت و توده انقلابی، چه مذهبی و چه چپ گرا، ضرورت نابودی آنان را درک کردند و همه "روحانیون مبارز" به پیشوایی شخص رهبر انقلاب بر "نجس" بودنشان فتوا دادند (۱۲)

بهمن ۱۳۹۵

(۱) و (۲) نیکروز اولاداعظمی، در شیفتگی جنون آمیز رویدادهای منتهی به انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن ۵۷، سایت عصرنو

(۳) تا (۱۰) دلارام مشهوری، رگ تاک، ج ۲، خاوران، ۱۶۹-۱۷۰

(۱۱) احسان طبری، جامعه ایران در دوران رضا شاه، فردوس، ص ۷۸

(۱۲) آیت الله خامنه ای: "جمیع افراد فرقه ضاله بهائی محکوم به کفر و نجاست هستند و .. بر مؤمنین واجب است که با حيله و فسادگری این فرقه

گمراه مقابله کنند." فتوای شماره ۱۴۳۵۹۵